

مقایسه روش‌های بیکنی و دکارتی در فلسفه و کاربردهای آنها

در تعلیم و تربیت

سیدرضا بلاغت^۱

بیان مساله

فرانسویس بیکن^۲ به انتقاد از قیاس و استقراء اسلاف پرداخت و در اصلاح استقراء همت گمارد. وی استقراء را تنها استدلال معتبر شناخت و برای آن کتاب «ارغنون نو» را نوشت. رنه دکارت^۳ نیز از آن جهت پدر فلسفه ی نو می نامند که با تفکری عمیق، راه جدیدی را در مسیر حصول معرفت پیشنهاد کرد. او مصر بود تا خود به تفکر بپردازد و با گامی نو، درست را از نادرست جدا نماید؛ امری که به تدوین روش دکارتی انجامید (رابینسون و گارات^۴، 1998، ص 5)؛ و نقیب زاده 1378 و 1382؛ همچنین مراجعه کنید به بوکله^۵، 2007). معرفت ما از جهان مادی از طریق حواس حاصل می‌شود و معرفت‌هایی از قبیل ریاضیات و منطق، از طریق عقل بدست می‌آید. دکارت هر دوی این منابع را به پرسش گرفت. از دیدگاه دکارت، معرفت‌هایی که از طریق حواس بدست می‌آیند قابل تشکیک اند؛ اعضای حسی انسان اغلب در مقام منابع درست معرفتی قابل اعتماد نیستند (رابینسون و گارات، 1998، صص 43 تا 45). اما دکارت میان «ذهن»^۶ و «بدن»^۷ تفاوت قایل می‌شود به گونه‌ای که ذهن امر مجردی است که تفکر و استدلال از آن برمی‌خیزد؛ هر چند که با بدن نیز در تعامل است (استروم^۸، 2010، ص 297؛ رزوموند^۹، 1999، ص 435 و

^۱ - عضو هیأت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان،

reza_balaghat@yahoo.com

^۲ - Francis Bacon

^۳ - Rene Descartes

^۴ - Dave Robinson & Chris Garratt

^۵ - Buckle

^۶ - Mind

^۷ - Body

^۸ - Ahlstrom

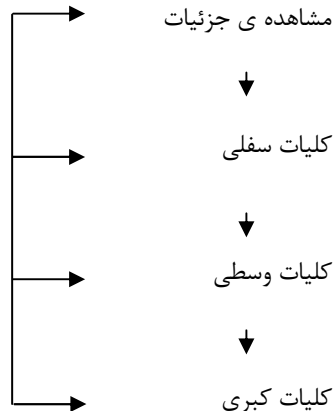
^۹ - Rozemond



و نولان و وپیل^۱، ۲۰۰۵، ص ۵۵). با این توصیفات، و با توجه به پیشرو و اثرگذار بودن هردو دانشمند مذکور در پیشرفت‌های علمی و متدولوژیکی در جهان، پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی (با عبور از مراحل توصیف، تحلیل، مقایسه، و استنباط) در ابتدا به مطالعه‌ی روش بررسی و پژوهش از دیدگاه دو متفکر می‌پردازد و نهایتاً پس از مقایسه‌ی دو دیدگاه به ارایه‌ی کاربردهای این دو روش در تعلیم و تربیت خواهد پرداخت.

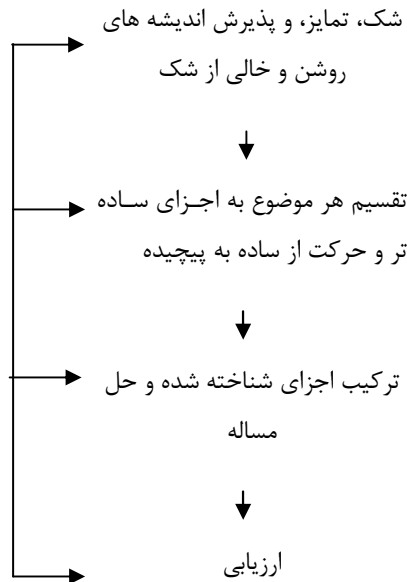
یافته‌ها و نتیجه‌گیری

فرانسیس بیکن با تمام اهمیتی که به قواعد خود می‌داد، آن‌ها را ثابت و لایتغیر نمی‌داند و می‌گوید: «چون تنها به ذهن و قوای آن توجه نمی‌کند، بلکه به رابطه‌ی آن با اشیاء نظر دارد، باید بپذیرد که هرگاه اکتشافات ترقی کند، فن اکتشافات نیز پیشرفت خواهد کرد» (جهانگیری، ۱۳۷۶، ص ۱۳۵). بر اساس پنج قاعده‌ی اصلی بیکن، می‌توان کاربرد این روش در تعلیم و تربیت را به شرح شکل ذیل تشریح کرد.



چهار مرحله‌ی روش دکارتی نیز می‌تواند الگویی مناسب جهت معلمان و دیگر اولیای آموزش و پرورش باشد. مراحل این روش نیز می‌توان به شرح شکل تبیین کرد:

^۱ - Nolan & Whipple



نتایج متدولوژی دکارت مخصوصاً در فرهنگ و تعلیم و تربیت غرب بسیار زیاد بوده است. این نتایج را می‌توان در چهار بخش خلاصه کرد (دکارت، 1376، صص 29 و 30): 1- دکارت با تاکید بر این که حدود قیاس باید کمی باشد و این که کمیت بنیاد پدیده‌های طبیعی را تشکیل می‌دهد و نظر به این که کمیت تنها مقوله‌ای است که مستقیماً و دقیقاً قابل اندازه‌گیری است، زمینه‌ی شناخت دقیق واقعیت‌ها را فراهم کرد. در پرتو اندیشه‌ی دکارت علم به صورت فن اندازه‌گیر درآمد و پیشرفت‌های چشم‌گیری نصیب فرهنگ غرب در زمینه‌ی علوم مختلف از قبیل نجوم، طب، فیزیک و حتی بسیاری از علوم انسانی شد. 2- دکارت با اعلام تساوی عقل بین انسان‌ها مفهوم تقلید و اطاعت را ملغی کرد و امکان رشد دموکراسی‌های جدید و رشد استعدادها در پرتو حکومت‌های آزاد و مفاهیم آزادی‌خواهی و آزادی را فراهم کرد. 3- دکارت با طرح معرفت‌شهودی، توسل به حجیت را که آفت شناسایی است، از فلسفه بیرون کرد. اعتماد به حجیت ذهن و عقل انسان را از پویایی و تلاش باز می‌دارد. زیرا حجیت به معنی تعطیلی در



تفکر است. مضمون شهود دکارتی این است که انسان تا مطلبی را فهم نکند، نپذیرد. شهود دکارتی، فهم را به جای تقلید نشانده. 4- شیرین‌ترین میوه‌ای که متد و روش دکارت به بار آورد تامین اعتماد به نفس برای انسان بود. دکارت چنین تعلیم داد که هر فرد انسانی در مقام یک موجود عاقل یک منبع شناخت است.

منابع

- 1- جهانگیری، محسن. (1376). احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- 2- دکارت، رنه. (1376). سه رساله شامل قواعد هدایت ذهن، اصول فلسفه و انفعالات نفس. ترجمه‌ی منوچهر صانعی دره بیدی. تهران: الهدی.
- 3- رابینسون، دیو؛ و گارات، گریس. (1380). دکارت، قدم اول. ترجمه‌ی مهدی شکیبانیا. تهران: شیرازه.
- 4- کویره، الکساندر. (1370). گفتاری درباره‌ی دکارت. ترجمه‌ی امیرحسین جهانگللو. تهران: نشر قطره.
- 5- نقیب زاده، میرعبدالحسین. (1382). نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش. تهران: طهوری.
- 6- نقیب زاده، میرعبدالحسین. (1378). درآمدی به فلسفه. تهران: طهوری، چاپ چهارم.
- 7- Ahlstrom, Kristoffer. (2010). What Descartes Did Not Know. *J Value Inquiry*, 44, 297-311.
- 8- Buckle, Stephen. (2007). Descartes, Plato and the Cave. *Philosophy*, 82, 301-337.
- 9- Nolan, Lawrence; Whipple, John. (2005). *Journal of the History of Philosophy*, 43 (1), 55-81.
- 10- Ragland, C. P. (2006) Descartes on the Principle of Alternative Possibilities. *Journal of the History of Philosophy*, 44 (3), 377-394